

حجه الدین فرید خراسان ابوالحسن علی فرزند ابوالقاسم زید بیهقی (۴۹۹- 565 هجری) میگوید که من نهج البلاغه را نزد پیشوای پارسا حسن بن یعقوب بن احمد فاری که او و پدرش هر دو در آسمان ادب دو ماه و در بوستان پارسایی دو میوه اند در سال ۵۱۶ خوانده ام و نوشته او برایم گواه است و او آن را از شیخ جعفر دوریستی محدث دانشمند شنیده است. من هم همه آن را از پدرم شنیده ام و او هم از همان دوریستی شنیده بود و نوشته او بر این گواهی می دهد. درست ترین روایت درباره این دفتر از ابی الاغر محمد بن همام بغدادی شاگرد رضی است که به سرگذشت علی بن ابی طالب امیر مؤمنان (ع) آشنا بوده است.

سپس بیهقی از این دفتر و از امیر مؤمنان و از رضی بغدادی با عبارتهای شیوایی بسی ستوده و گفته که پیش از من کسی از فرزندان پیشین آن را نتوانست گزارش بنویسد. چون سرآمدان در علم اصول از لغت و امثال ناآگاهند و آنها که در این دو سرآمدند از پزشکی و حکمت و اخلاق بیگانه اند و آنها که در همه اینها دستی توانا دارند با تاریخ تازیان و روزگاران گذشته آنها آشنا نیستند. آنها که در همه این دانشها سرآمدند باور ندارند که در این دفتر سخنان امیر مؤمنان (ع) باشد. پس کسی نمی تواند باین گنجینه دست یابد مگر اینکه خدایش یاری کند و تنها من هستم که نخستین بار به این گزارش می پردازم و هر که هم بخواهد بر آن بیفزاید، اگر بتواند، پیداست که نخستین کس نهان را آشکار می دارد و باز پسین آشکار را نشان می دهد. پیشین مانند گلکار سازنده است و بازپسین مانند گچ کار.

یکی از دوستان فرزانه ام از من درخواست که الفاظ آن را گزارش کنم. بدو گفتم مرا یارای آن نیست و بهار زندگی به پاییز رسید و دیگر این کار برایم دشوار است.

پیش از این پیشوای نیک بخت جمال المحققین ابوالقاسم علی بن حسین الجونقی النیشابوری که خدایش پیامرزد از من همین را خواسته بود.

ولی روزگارم نگذارد که آن را به پایان برم و او هم درگذشت و مردی پارسا بوده است.

پس از این یکی از فرزندان روزگار مرا برانگیخت که آن را به پایان برسانم با اینکه من سالخورده ام و این بار سنگین را نمی توانم با خود بردارم. یکی از فرزندان بیهق چون دید که دانشمندان از گزارش این دفتر سرباز زده اند پنداشت که در توانایی کسی نیست که بدین کار پردازد ولی من از راه عقل و نقل هر گونه دشواری را در گزارش این دفتر از میان برده ام و این گزارش را به گنجینه و کتابخانه سرور بزرگوار نقیب ابوالحسن علی بن محمد بن یحیی بن هبه الله حسینی ارمغان ساختم (همانکه لباب الانساب را بنامش کرده

است.)

آنگاه بیهقی شعرهایی را که امام حسن بن یعقوب و پدرش در ستایش نهج البلاغه سروده اند می آورد. همچنین شعر ابوالحسن علی بن محمد علوی زبانه را درباره این دفتر و گرد آورنده آن (سید رضی.) سپس می گوید که یکی از دانشمندان گفته است که سخن رضی در دیباچه این دفتر و سخنانی که در متن آن آمده است همانند است و یکی دیگر گفته است که من با سند آشکار خواهم داشت که این سخنان از صحابه است نه از امیرمؤمنان (ع). (دیگری گفته است سخن رضی در دیباچه در شیوایی از آب روان تر و باریک تر است پس دور نیست که سخنان شیوای این دفتر از خود او باشد.

مگر اینکه من می گویم که درباره سخنان امیرمؤمنان (ع) چه گمان میبری؟! سخنی است که چشم اگر بدو بنگرد دانش نهانی در آن خواهد دید و دل اگر در جستجوی آن باشد میوه راز نهفته از آن می چیند تا بدان جای که عمر] و [بن بحر جاحظ گفته است که دوست می دارم که همه نوشته ها و نگارشهایم را بدهم و خودم را از آنها بگسلم و به جای آنها سه سخن امیرمؤمنان (ع) از آن من باشد. با اینکه ارزش نگارشهای جاحظ بدانجا رسیده بود که بدو گفته بودند آیا تو را دیه و روستایی هست؟ پاسخ داد که مرا بدان نیازی نیست. از بصره بیرون شدم و مرا برده ای و خری بیش نبود. البیان والتبیین را به ابن ابی داود ارمغان کردم و او به من پنج هزار دینار بخشید. النخل والزروع را به محمد بن عبدالملک زیات داده ام و او به من پنج هزار دینار بخشید. طبایع الحیوان را به ابراهیم بن العباس صولی ارمغان ساختم و او به من پنج هزار دینار بخشید. به بصره بازگشتم دیگر خداوند دیهی شدم که باج و خراجی بر آن نیست.

کسی که از نگارشها و دفترهایش چنین سودی میبرد و می گوید که تنها سه سخن امیر مؤمنان از همه آنها برتر است آیا دودلی و شکی بر جای می گذارد که سخنان دیگران از گفته امیرمؤمنان برتر باشد. سپس بیهقی چند هنر بدیعی بر می شمرد و می گوید که همه اینها در این سخنان هست و چگونه میشود که سخن رضی که خود آگیری است از آن دریا و پرتوی است از آن ماه درخشنده با سخنان امیر مؤمنان همانند باشد، آب نما کجا و آب، مه کجا و ابر، چراغ کجا و درخشش ماه. آری رود از دور همانند دریاست و گنجشک پرواز سیمرخ دارد و بلبل مانا از طوطی پیروی می کند. ولی اینها کجا و آنها کجا. کسی که بگوید ماهی که پرتو خود را از خورشید میگرد از او برتر است ستم روا داشته است.

سپس بیهقی می گوید که سخنان نمکین امیر مؤمنان که سید رضی در این دفتر آورده است در دفترهای کهن فرسوده ای که عنکبوت بر آن تار بسته است و سالیانی بر آنها گذشته است نوشته است و سینه به سینه به ما رسیده است مگر اندکی از سخنان و نامه که جز رضی آنها را نیاورده است و خود او هم چون مردی پارسا و دانا بوده است بر سخنان نیایش چیزی نیفزوده است و به او دروغ نبسته و به چنین گناهی خود را نیالوده است

و اگر هم چیزی نادرست برای او نقل شده باشد گناه بر گردن آن راوی است نه او. رضی بیشتر به شعر و ادب می پرداخته و از دانش پیشوایان و خردمندان و پزشکان آگاه بوده است و نشانه مرد دین هم آنست که از امانت سر باز نزند و به خدا و پیامبران و پیشوایان دروغ نبندد. گناهی هم از خیانت در گفتار و روایت بدتر نیست.

آنگاه بیهقی به روشن ساختن خطبه رضی می پردازد و می گوید که او از دو راه این دفتر را «نهج البلاغه» نامید نه «منهج البلاغه» یا «منهاج البلاغه» چون اصل واژه «نهج» است و آن راه روشنی که رهرو آن را می پیماید و به نیکی می رسد و «نهج» هم آن چیزی است که مانند دم هیچگاه بریده نمی شود. بلاغت هم رسایی را می رساند مانند سخن شیوا که گوینده آن به آنچه می خواهد می رسد. پس «نهج البلاغه» راهی است روشن ناگسستنی که رونده آن به آن شیوایی که دلخواه او است می رسد.

بیهقی می گوید که دانش اخلاق دشوار یاب است و شناختن آن نیاز به مقدماتی دارد. نباید در شگفت شد که چگونه علی (ع) هم دلیر است و هم پارسا، زیرا که این دو با هم ناسازگار نیستند. بلکه هر عارف یکتاپرستی باید هم دلیر باشد و هم پارسا، به ویژه اگر او رهبر و سرور گرایندگان باشد. ولی مردم چنین خوی گرفتند که کسی را که در دانشی سرآمد شد در دانش و هنر دیگر او را سرآمد نبینند و آنکه در همه سرآمد باشد بسیار کم است مانند ابوالاسود دثلی که شاعر و تابعی و نحوی و والی و امیر و معمر و سالخورده بود. اگر یک عربی بتواند به چندین کمال برسد از کمال امیر مؤمنان در پارسایی و دلیری نباید در شگفت شد با اینکه این دو برای فرمان روا و جانشین پیامبر بایستنی است.

در روزگار ما امیر دانا علی بن منتجب الملک محمد بن ارسلان آنچه می شنید از فضایل و داستانها از بر می کرد و این تلمیذ برای او نزد محمد بن ابی نوبه سفری از انجیل را خوانده بود و او آن را از بر کرد و باز خواند.

در زمان ما در نیشابور دانشمندی بود که دفتری در اصفهان به عاریت گرفت و بدان ده بار نگریست و از بر کرد و به نیشابور بازگشت و از روی آنچه به یاد سپرده بود نوشت. آن دو نسخه را با هم سنجیدند چندان جدایی از هم نداشته اند.

بیهقی می گوید که من در روزگارم چند تن از متکلمان توانا و سرآمد را دیده ام:

1- پدرم که اگر کسی نوشته های او را مانند لباب الالباب و حقایق الحقایق و مفتاح باب الاصول ببیند درمی یابد که او در این هنر از پیش گامان به شمار است.

2- پیشوای زاهد ابراهیم بن محمد خراز که از پارسایان به شمار است.

3- پیشوای دانشمند علی بن هیصم نیشابوری که بسیار شیوا و سخن آفرین است.

با این متکلمان من شد و آمد داشتم و از آنان بهره بردم.

کسانی که من با آنها آمیزش داشته ام بیش از هفتاد تن هستند مانند:

4- پیشوا رشید الدین عبدالجلیل رازی متکلم شیوا و سخن شناس دانشمند نیکخوی که نگارشهای او بر دانش او گواه است (اعلام الشیعه ۶: ۱۹۴).

5- پیشوای سرآمد سدید الدین محمود بن میرک رازی که در آغاز شاگرد او بوده ولی اکنون برتر از اوست، اگرچه پیشین بر پسین همیشه برتر است. (تاریخ بیهق -398 اعلام الشیعه ۶: ۲۵۴، ۲۹۵ و ۷: ۱۷۸ دانشگاه ۶۷۴۴). میان من و میان رشید رازی برادری است.

6- پیشوا محمود ملاحمی خوارزمی که هوش او گره گشا است مانند زبان که از آن سخنان بیرون می آید. از تتمه صوان الحکمه برمیآید که بیهقی در ۵۱۹ او را در مرو دیده است.

7- از کسانی که آوازه وی را شنیدم و نشانه او را دیدم و خود او را ندیدیم پیشوا احمد بن محمد وبری خوارزمی متکلم است که او را خواجه بزرگ می خوانند و او به روش کلام بر دشواریهای نهج البلاغه گزارش نوشته است که من آن را جای جای بنام خود می آورم و از او می ستایم. بیهقی در سراسر این گزارش سخنان وبری خوارزمی را می آورد.

گویا هم اینکه پیش گفته است که من نخستین گزارش نگار نهج البلاغه هستم و اکنون می گوید که من از گزارش او در این دفتر بهره می برم برای آن باشد که وبری بر همه نهج البلاغه گزارش ننوشته باشد. از سخنان بیهقی برمی آید که وبری در هنگام ساختن این گزارش در گذشته بوده است همچنین از آن پیداست که گزارش او فلسفی و کلامی است.

او در این گزارش یا د می کند از القربادین الکبیر و جواهر الاجسام السماویه و المضاف والمنسوب و جامع الامثال خودش و جداول تاریخ ابوجعفر محمد بن حسن خازن و رساله باد لحاجب (?) خود وی و کتاب منافع الاعضاء و الاثار العلویه و الغریبین و الکتب الطبییه و الکتب المصنفة فی خواص الاشیاء و الصحاح و جوامع الکلم شاشی و هروی و عمید ابوبکر قهستانی و وزیر محمد بن ابی توبه و ابن عباس و سیبویه و مبرد و جوهری و ابن السکیت و ثعلبی و قتیبی و خجندی اصفهانی و قفال شاشی.

بندی از اتولوجیا (برگ ۵۴) و اشارات ابن سینا () هم در آن آمده است که این دو را کیدری هم آورده است.

او از پیشدادیان و منوچهر و کسری و پرویز یاد می کند. درباره «وصیه علی للحسین» می گوید «جامعه لاداب الشرع» (۱۵۳) و در آن می نویسد که من در نخستین شب ماه رمضان ۵۳۱ پیامبر را به خواب دیدم که به من می فرمود: «من قال لا ادری فی ما لا یدری فهو اعلم الناس» و آن را هم بارها بر زبان آورد. پس

ازین چیزی از من نمی پرسیدند مگر اینکه درباره آن می اندیشیدم و به دفترها و فتواها می نگریستم تا اینکه دلم به جایی می آرمید.

او در شرح بند «ایها الناس انما انتم فی هذه الدنيا غرض...» (خطبه ۱۴۱) از نهج البلاغه «قد مضت لنا اصول نحن فروعها» می گوید: «منقول عن منوچهر الملک فی الکتب القدیمه والتوارد یتفق فی الاشعار والحکم والمواعظ» (برگ ۸۴) (طبری ۱: ۴۳۷ - مرغنی ۶۶- تجارب الامم مسکویه رازی ۱: ۱۹).

درباره گفتار پیامبر «طلب العلم فریضه علی کل مسلم» می نویسد که متکلم آن را اصول و خدانشناسی، و فقیه دانش شریعت، و محدث دانش کتاب و سنت، و متصوف آگاهی از چگونگی های دل، یعنی هر یک روی دانشی که دارند پنداشته اند. مگر اینکه برخی از شناختگان گفته اند که آن آگاهی از چگونگی دل است و دانش اعتقاد که با یکی از آنچه رهاننده است و یا تباه کننده است از خوی ها آگاه شوند که برای همه بایستی است ولی آگاهی از دانش خرید و فروش و داد و ستد را برخی باید داشته باشند و هیچکس از شناخت دل بی نیاز نخواهد بود، در دومی می توان از شکی که در اعتقاد پیش می آید پرهیز کرد. (برگ ۹۸)

او به بحثهای لغوی نیز می پردازد، در جایی می گوید که «سرق الحریر» مفرد آن

«سرقه» است که همان «سره» فارسی باشد و «دیبای نیکو» را میرساند. (برگ ۷۶).

او در آغاز برای اثبات بلاغت نهج البلاغه اندکی بحث بدیعی کرده است که کیدری و ابن میثم هم از او پیروی نموده و تا اندازه ای هم سخن را به درازا کشانده اند.

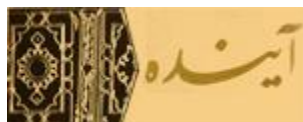
روش او در این شرح تا اندازه ای سنجشی است و از سخنان دیگران هم گواه آورده است. مداینی پس از او پا فراتر نهاده و در روشن ساختن سخنان امیر مؤمنان به یاد کردن گفته های یونانیان و ایرانیان و عربها و دیگران پرداخته.

در این دفتر بحثهای ادبی و فقهی و نجومی و طبی و فلسفی هست و بیهقی سخنان پیشوای اسلام را از هر رهگذر بررسی کرده و روش آنسیکلپدیایی در آن بکار برده است.

او در آغاز و انجام آن نهج البلاغه را ستوده و پنداشت که او با اینکه خود حنفی است آن را بسیار پسندیده بلکه با چند دلیل چنانکه یاد کرده ام استناد آن را درست دانسته و شکی در نسبت به آن ندارد. او مجلد یکم آن را در روز سه شنبه ۲۴۹، ۵۵۲ بانجام رساند و مجلد دوم را که از شرح بند «فی صفة عجیب خلق اصناف من الحيوان» در نیمه خطبه ۱۸ «الحمد لله الذی لا تدرکه الشواهد» (۱) (139) : است در همان روز آغاز و درست در ۲۵ روز در ۱۳ ج ۵۵۲/۱ به انجام رسانده است. (برگ ۱۳۴ و ۱۹۶).

برای بیهقی و آثار او می توان به این دفترها نگریست:

- 1- فهرست دانشگاه از نگارنده (۴: ۸۷۶) درباره جوامع احکام النجوم.
 - 2- فهرست فیلمهای دانشگاه از نگارنده (۱: ۳۷۱ و ۳۹۶) درباره لباب الانساب و وشاح الدمیه.
 - 3- نشریه کتابخانه مرکزی (۸: ۱۲۸) گفتار من درباره نسخه تاشکند از تاریخ بیهق.
 - 4- دیباچه تتمه صوان الحکمه چاپ کرد علی.
 - 5- دیباچه تاریخ بیهق چاپ بهمنیار سخنان خود او و محمد قزوینی.
 - 6- دیباچه انگلیسی تاریخ بیهق چاپ دکتر قاری کلیم الله حسینی در هند در 1968 که بهترین سرگذشت نامه بیهقی است و خوب است که به فارسی دربیاید.
 - 7- مستدرک الوسائل نوری (۳: ۴۹۲).
- نسخه ای که نگارنده توانست از عکس آن بهره برد از آستان رضوی است (ش ۲۰۵۲، فهرست ۵: ۱۷۱ ش ۷۱۶) که در فهرست فاضلیه (ص ۶۸ و س ۳۵) هم از آن یاد شده است در ۲۱۹ برگ در ۲۱ س به خط نسخ بی تاریخ در پایان، ولی در میانه آمده (گ 134 عکس) که آن را تاج کرمانی در روز یکشنبه ۱۴ صفر ۷۰۵ نوشته است و این شاید نشانه نسخه اصل این نسخه باشد (پایان مجلد یکم).
- نسخه را فاضل خان تونی وقف کرده و تولید و نگهداری آن را به برادرش ملا امیر عبدالله و پس از او به بزرگترین فرزندان او داده است زیر وقف نامه در ص 6 مهر او «بنده شاه جهان پناه فاضل خان ۱۰۲۸» دیده می شود.
- ملا میر می نویسد که این یکی از ۳۶۶ جلدی است که از آن طلاب مدرسه است (پایان نسخه). در ص ع عرضهای تاریخ ۱ ذق ۱۰۸۷ و ۱۰۹۰ و ۱۰۹۲ و ۱۰۹۴ و ۱۴ شوال ۱۲۰۷ آمده و یکی دیگر هم به تاریخ گویا ۱۲۰۶، در پایان سه یادداشت به روش سیاق نویسی دشوار خوانی است که یکی از آنها عرض ۱۰ ح ۲ سال ... است در برهان پور، پیداست که نسخه در هند بوده و فاضل خان آن را از آنجا بدست آورده است.



مجله آینده، ش ۱۰ و ۱۱، دی - اسفند ۱۳۵۸ ش، صص. ۸۲۵ - ۸۳۳

http://kateban.com/faslovasl_25.html